

تحلیل و بررسی عناصر و تصویرهای هنری طبیعت در اشعار سعدی و پترارک با تأکید بر نسخ مصوّر

اشرف‌السادات اشرفی*

دکتر محمدرضا اسعد**

دکتر فاطمه عسگری***

چکیده

نوشته پیش رو مقایسه‌ای است تطبیقی، بین غزلیات سعدی و سونت‌های پترارک، که به جنبه‌های زیبایی‌آفرینی طبیعت، تصویرسازی‌ها و تصویرگرایی‌های شعری که در قالب تشبیه، استعاره و نماد قرار گرفته، توجه شده است. سعدی از بزرگترین و سرآمدترین شاعران زبان و ادبیات فارسی در قرن هفتم هجری و پترارک از مشهورترین شاعران و نویسندگان قرن چهاردهم میلادی و مشهور به پدر اومانسیم، که اشعار عاشقانه‌اش او را معروف کرد. آنچه در اولین برخورد به چشم می‌خورد، مضمون واحد در اشعار هر دو شاعر در نگاه به طبیعت است. اما در نگاهی دقیق‌تر متوجه تفاوت‌های آنان می‌شویم. هر دو شاعر در اندیشه‌های عاشقانه خود از طبیعت و عناصر و مظاهر آن بهره جسته‌اند و هر کدام به فراخور حال خویشتن و محیط زندگی به گونه‌ای خاص، عناصر طبیعت را در اشعار خویش به کار برده‌اند و صحنه‌هایی زیبا آفریده‌اند. اگرچه بسامد این عناصر در غزلیات سعدی بسیار بیشتر از بسامد آنها در سونت‌های پترارک است. سعدی از این عناصر با ابزار تشبیه و پترارک از استعاره بهره برده و همچنین پترارک از نمادهای پیچیده‌تری در جهت ابهام شعری استفاده کرده و سعدی از نمادهای ساده‌تر و کمتری کمک گرفته است. آشنایی با سبک و سنت‌های ادبی دیگر ملل، نه تنها ما را با فرهنگ و علوم آنها آشنا می‌سازد بلکه، کمک بزرگی در جهت ارتقای علم و دانش و فرهنگ کشور ما می‌باشد. روش تحقیق در این پژوهش به صورت توصیفی تحلیلی با رویکرد تطبیقی می‌باشد.

واژگان کلیدی: سعدی، پترارک، اشعار غنایی، مقایسه تطبیقی، جلوه‌های طبیعت

* دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران

Email: ashrafashrafi481@yahoo.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: Asad.mohammadreza@yahoo.com

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: fateasgari@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۵

تاریخ ارسال: ۱۳۹۹/۰۸/۰۱

مقدمه

زیبایی و زیبایی‌شناسی مقوله‌ای است که به صورت موضوعی فرعی به دوران و روزگار قبل از سقراط که مورد توجه هنرمندان و فلاسفه بوده، برمی‌گردد. اگرچه در در سال‌های بعد به عنوان یکی از شاخه‌های علوم، نظر فیلسوفان را به خود جلب و در جایگاه یک هنر برتر مورد بررسی قرار گرفت؛ و در کنار بسیاری از هنرها، لازم و ضروری دانسته شد. این نکته را نباید از نظر دور داشت که: «در بین انواع هنر، شعر هنری کلامی است و به لحاظ آنکه در قالب زبان ارائه می‌شود، خیلی بیشتر از هنرهای دیگر با مخاطب پیوند برقرار می‌کند و در صورتی که برخوردار از زیبایی باشد می‌تواند او را به اقتناع درونی برساند.» (صهبا، ۱۳۸۴: ۳) حال آنکه معیار زیبایی در شعر چیست، موضوعی است که به سلیقه و الگوهای اقلیمی و فرهنگی شاعر برمی‌گردد. طبیعت به عنوان یک الگو که مظهر زیبایی است، عنصر بسیار مهمی است و نقش اساسی در سرودن و بیان احساسات و اندیشه‌های شاعر دارد. «طبیعت زیبا که یکی از ارکان سازنده تمام هنرهای مصنوع دست بشر است و از دیگر مصادیق زیبایی‌ست که قرآن بارها توجه انسان را به بخش‌های مختلف آن - از اوج فلک تا عمق دریاها- جلب می‌کند.» (همان: ۲) یک شاعر زمانی که برای بیان عواطف و احساسات خود و یا برای توصیف زیبایی‌های معشوق، دچار گیجی و سردرگمی می‌گردد، از طبیعت و عناصر گوناگون آن که مظهر زیبایی هستند، مدد گرفته و در قالب صور خیال که در زیر مجموعه زیبایی‌های برون شعر است، به سرودن شعر اقدام می‌ورزد. طبیعت یکی از عناصری است که در زیبایی آفرینی در شعر بسیار مؤثر است و شاعران بسیاری در تمامی اعصار با بسامدهای مختلف از آن بهره جسته‌اند.

طبیعت‌گرایی یا ناتورالیسم^۱ گرایش و جنبش ادبی است که اواخر قرن نوزده تحت تأثیر نظریات داروین شکل گرفت. این جنبش بر پایه یک رئالیسم سفت و سخت اجتماعی بنا شد و به دور از نمادگرایی، ایدئال‌گرایی و احساسات‌گرایی‌های مرسوم، بر جزئیات روزمره زندگی تأکید می‌کرد، چرا که رفتار آدمی و سرنوشتش را در چارچوب جبر تحمیل شده از

1. Naturalisme

سوی وراثت و محیط به رسمیت می‌شناخت. از نظر فلسفی ناتورالیسم به قدرت کامل و محض طبیعت که نظم بی‌نظیری داشته باشد، می‌گویند و از جهت ادبی این مکتب، تقلید مو به مو و دقیق از طبیعت است. امیل زولا را می‌توان از نمایندگان برجسته این مکتب دانست... «از نظر ادبی، ناتورالیسم تاکنون دو معنی پیدا کرده است. نخست در مفهوم ساده‌تر و عامیانه‌تر و به عبارت بهتر در معنی واژگانی خود کاربرد یافته که مراد از آن دوست داشتن طبیعت و مهرورزی نسبت بدان و احساس همدردی و علاقه و وابستگی و اظهار عشق به انواع مظاهر آن از قبیل گل و گیاه، کوه و دشت و دمن، رود و دریا و جنگل، ابر و ماه، پرندگان خوش‌آوا و غیره بوده است و این قبیل طبیعت‌گرایی به ویژه در کار شاعران در هر دوره‌ای امکان ظهور و بروز یافته است... دوم در معنی و مفهوم یک دبستان فکری و مکتبی ادبی مطرح شده است که بیشتر در بحث از مکتب ناتورالیسم باید این منظور را در نظر داشت.» (ثروت، ۱۳۸۵: ۱۲۲) طبیعت به عنوان یکی از ارکان تشکیل‌دهنده هنر، نقش مهمی در اشعار سعدی و پترارک دارد.

این بررسی با توجه به معنای اولیه این تعریف به زیبایی‌شناسی عناصر طبیعت در اشعار سعدی و پترارک صورت گرفته است. علاقه به طبیعت و عناصر موجود در طبیعت در شعر به دوره خاصی از زندگی و انسان در حوزه‌های شعری کلاسیک و نو محدود نمی‌شود. شاعران مورد نظر با بهره‌گیری از تخیل، عناصر بلاغی و صناعت ادبی کوشیده‌اند تا با وام‌گیری از طبیعت، عناصر و ترکیبات جدیدی خلق کنند تا به مفاهیم مورد نظرشان دست یابند و به آن دامنه و وسعت بیشتری بدهند. چگونگی استفاده شاعر از این عناصر، به تخیل شعری وی دامن زده و احساسات شاعر در وصف یار را هنری‌تر و زیباتر می‌کند. بسیار طبیعی است که هر کس برای بیان اندیشه‌ها، عواطف و احساسات خویش از عناصر و پدیده‌هایی که در دسترس اوست، استفاده می‌کند. یکی از کارکردهای زیبایی‌شناسی طبیعت، استفاده شاعر از همه پدیده‌های اطراف خویش به عنوان دست‌مایه‌هایی برای تصویرسازی می‌باشد. سعدی و پترارک به عنوان دو شاعر از دو سرزمین با تمدن کهن، دست به سرودن اشعاری زده‌اند که پس از سال‌ها، هنوز خوانندگان و ادیب‌دوستان اشعار زیبای ایشان را زمزمه می‌کنند. این دو شاعر با توجه به

محیطی که در آن زندگی می‌کرده‌اند، افکار و اندیشه‌های خویش را با کمک گرفتن از مظاهر طبیعت و با ذوق و سلیقه و سبک خاص خویش به بهترین شکل ممکن عرضه کرده‌اند. پترارک از نخستین کسانی بود که به طور غیر مستقیم تحت تأثیر زیبایی طبیعت قرار گرفت. لذت بردن از طبیعت برای او بهترین همراه با هرگونه فعالیت روحی بوده است. پترارک به عنوان یک شاعر از عناصر طبیعت در آثار خویش به شیوه‌ای نو بهره جسته است. این بهره‌وری از طبیعت، بی‌ربط به محیط زندگی و طبیعت پیرامون او نمی‌باشد. سعدی، شاعر غزلسرای فارسی، نیز از طبیعت و عناصر آن در جهت توصیف احساسات و عواطف خویش و وصف معشوق با بسامد بالایی کمک گرفته است. «به کارگیری عناصر زیبایی در شعر، دریافتن عاطفه و ادراک شاعر توسط مخاطب و توجه به سهل و ممتنع بودن غزل سعدی از عواملی است که تأثیر بسزایی در ادراک زیبایی‌شناسی به جای می‌نهد.» (تمیم‌داری، ۱۳۹۶: ۱)

اگرچه در مورد سعدی، کتاب‌ها و مطالب بسیاری و همچنین مقالاتی با عناوین متعدد نگاشته و در دسترس است، ولی در رابطه با پترارک و جلوه‌های طبیعت در سونت‌های وی و بررسی تطبیقی با غزل‌های سعدی، نه تنها کتاب، بلکه هیچ مقاله‌ای نیز در این رابطه یافت نشده است. این پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و تحلیل محتوا صورت گرفته است. بررسی تطبیقی عناصر طبیعت در بین ۱۰۰ غزل از سعدی و ۱۰۰ سونت^۱ از پترارک که به صورت تصادفی انتخاب شده، صورت گرفته است. در ابتدا بعضی از عناصر طبیعت را که شاخص‌تر و بیشتر استفاده شده، دسته بندی کرده و سپس بسامد آن را مشخص و تحلیل و بررسی بر روی موارد به دست آمده، صورت گرفته و نتیجه‌گیری نهایی انجام شده است. هدف از این پژوهش بررسی جلوه‌های طبیعت و وجوه زیبایی‌شناسی عناصر طبیعت در اشعار سعدی و پترارک می‌باشد.

۱- Sonnet نام یک قالب شعری، که غربیان اشعار غنایی و عاشقانه خویش را در این قالب می‌سرایند. این قالب شعری از چهار بند تشکیل شده است که دو بند اول، چهار سطری یا چهار مصرعی و دو بند بعد سه سطری و یا سه مصرعی می‌باشد. هر بند موضوع جداگانه‌ای دارد ولی در آخر همه به هم ارتباط پیدا می‌کنند.

بحث و بررسی

در دو پیکره مورد پژوهش با توجه به تعداد محدودی از اشعار در نظر گرفته شده، به طور کلی بر روی نکات متنی زیر بررسی قرار خواهد گرفت. طبیعت و مظاهر آن، آسمان و اجزای آن، جانوران، عناصر اربعه، ابزار و آلات جنگی، فلزات و سنگهای قیمتی.

طبیعت و مظاهر آن

نباتات

نباتات، متضمن معانی مرگ، رستاخیزی، باروری، برکت و شفابخشی هستند. باغ و بوستان، یکی از زیباترین مظاهر طبیعت است که کارکرد بسیاری از جهت زیبایی و بیان عواطف و احساسات، در پیرامون شاعر عاشق قرار دارد. سعدی وجود محبوب خود را به مانند بوستانی می‌داند که نسیم زندگی بخش و مفرّحی از جانب او به سویش می‌وزد. بوستان در اشعار سعدی در مفاهیم دیگری نیز جلوه می‌کند. یا در جای دیگر سعدی باغ را مشبه به چهره یار قرار داده است. «باغ در هنر مسیحیت، عشق، تجسم لذت، کامکاری و فرح‌بخشی است. و اما باغ در

شعر فارسی، نماد و مظهر از معشوق زیباروی است.» (پاژ، ۱۳۹۴: ۶۹)

«باغ» در اشعار و غزل‌های عاشقانه فارسی به وفور به کار رفته است و نقش ثابتی را بازی می‌کند: باغ، مکانی برای اجرای عاشقانه‌های عاشق و معشوق (در نقش گل و بلبل و یا شمع و پروانه) است. باغ با چنین کارکردی در اشعار پترارک وجود ندارد؛ چون زوج عاشق (گل و بلبل) در سرودنامه پترارک موجود نیست. در اشعار پترارک ما به واژه «باغ» به این شکل و شمایل و معماری که در ادبیات فارسی می‌باشد، دست پیدا نمی‌کنیم. از طرفی دیگر در اشعار عاشقانه کلاسیک فارسی، مکانی به مانند ولکیوزا^۱ وجود ندارد که مکانی جهت تعمق شاعر عاشق در تنهایی و ندامت و پشیمانی وی باشد. یکی از کارهایی که طبیعت در حق شاعر غربی می‌کند؛ این است که بعد از مرگ لئورا با او همراهی و همدردی می‌کند. پترارک در کنار طبیعت، هیچ گاه تنها

1. Valchiusa

نیست. او در طبیعت قدم می‌زند و به تفکر در مورد شک‌ها و تردیدها، اضطراب‌ها، امیدها و پشیمانی‌ها، سؤالات، ترس‌ها، انتظارات بی‌پایان، کشمکش‌های درونی، احساس گناه، رنج و اندوه، و از تسلیم شدن‌های خویش در برابر سنگدلی عشق و در کل همه دغدغه‌ها و چیزهایی که ذهن او را مشغول می‌کند، می‌پردازد. در سونت‌های پترارک، ما شاهد این مسأله هستیم که طبیعت برای شاعر عاشق حکم سنگ صبور، همدرد و رازدار اسرار وی می‌باشد، این ویژگی رفتاری پترارک و برخورد او با طبیعت از مؤلفه‌های مهم و شاخص شاعران رمانتیک است که در اشعار او جلوه کرده است. هر چند او شاعری است که در زمان پدیدآمدن مکتب رومانتیسم قرن هجدهم نمی‌زیسته، ولی جلوه‌های آن در سونت‌هایش آشکار و احساس آن را با خود دارد. سعدی از میان عناصر طبیعت، از نباتات بسیار بیشتر از پترارک در غزلیاتش استفاده کرده؛ ولی هیچ‌گاه طبیعت برای او سنگ صبور واقع نگشته و شاعر هیچ‌گاه با او درد دل نکرده است. اگر چه سعدی نیز به دلیل روی آوردن به طبیعت و الگوبرداری در سروده‌هایش، جزو شاعران رمانتیکی است که در زمان پدیدآمدن این مکتب نزیسته، ولی احساسات غلیظ و جلوه‌های رمانتیکی در غزلیاتش هویدا است. «طبیعت در اشعار پترارک صدای روح عاشق است. صدای شرشر آبشار و جویبارها، صدای پرندگان، غرش و رعد و برق آسمان و... همه اینها احساسات درونی شاعر را نشان می‌دهد. مشابه چنین مکانی را در ادبیات کلاسیک و اشعار عاشقانه را در مکانی چون «میخانه» می‌توان یافت.» (عسگری: ۲۰۱۳)

اما درخت صورت مثالی زندگی و نماد تطوّر و زندگی است. از میان عناصر دیگر طبیعت، درخت سرو و صنوبر از بسامد بالایی در غزلیات سعدی برخوردار است، درختانی که مشبه به قد بلند یار است:

آن نه زلفست و بنا گوش که روزست و شبست

وان نــــه بالای صنوبر که درخت رطبست

(سعدی، ۱۳۶۸، ج ۱: غزل ۵۱)

چنین تشبیهاتی در یکصد سونت مورد بررسی پترارک، سونتی که بر وصف و ستایش قد معشوق اطلاق شود، یافت نشد. اما در سونت سیصدوشصت و سوم می‌گوید:

«خاک دستخوش سرما و گرمایم می‌کند... خرزهره‌هایم همه پژمرده شده و اینک به چنارها و سپیدارهایی مبدل گشته‌اند...».

«از دو نیمهٔ سمبل، نیمهٔ معنایی یا مفهوم دلالتی آن همواره پنهان است، اما نیمهٔ صورت و شکل آن ظاهر و آشکار، استفاده از سمبل و نماد در ادبیات غرب نیز سابقه‌ای دیرینه دارد.» (پورنامداریان و همکاران، ۱۳۹۱: ۳) درخت چنار و سپیدار، نماد ناامیدی و بی‌حاصلی شاعر عاشق است. شاعر ایتالیایی از نمادها بیشتر از تشبیهات استفاده می‌کند؛ و آن هم به جهت ایجاد ابهام، از تک معنایی به سوی چند معنایی کردن مفاهیم شعر، ایجاد تأویل و تفاسیر متفاوت از سوی خواننده است.

یکی دیگر از کارکردهای زیبایی‌شناسی طبیعت، بهره‌گرفتن از تشبیهات مقتبس از گل‌ها، میوه‌ها، سبزی‌ها و... است که در سروده‌های سعدی نسبتاً زیاد است. گل در ادبیات فارسی، نماد زیبایی، عطر و بو و در نهایت نماد معشوق زیباروی می‌باشد، که دارای بسامد بالایی می‌باشد. اگر گل‌ها در اشعار سعدی را در یک جا جمع کنیم با یک گلستان روبرو خواهیم شد. ولی در اشعار مورد بررسی از سونت‌های پترارک از تنوع گل‌ها و بسامد آن نسبت به شعر پارسی خبری نیست. در چند جا که واژه گل به کار رفته است به جز گل بنفشه، «گل» به معنی مطلق و یا تنها واژه گل سرخ و یا گل‌های رز است که مشبه به لئورا^۱ واقع شده است. اما پراکندگی عناصر طبیعت در سرتاسر غزلیات سعدی تقریباً به صورت یکنواخت می‌باشد. ماسه می‌گوید: «سعدی همان گل سرخ را - که در شعر فارسی به کرات دیده می‌شود - به کار می‌برد تا حالات گوناگون یک احساس را متمایز سازد.» (ماسه، ۱۳۶۴: ۲۶۸)

گل سرخ، در ادبیات مغرب زمین از پررمز و رازترین گل‌هاست و مظهر کمال و زیبایی‌هاست، بدین معنی که کاسه گل سرخ، مثل پیمانۀ زندگی و جام حیات و قلب گل،

1. Laura

برانگیزنده رویای عشقی بهشت آیین است. در اشعار پترارک هرچه به سوی اواخر آن پیش می‌رویم، استفاده از این عناصر را کمتر مشاهده می‌کنیم. در اشعار پترارک، شبیه تشبیهات غزلیات سعدی که چهره زیبای معشوق را به گل تشبیه کرده، می‌بینیم. (سونت ۲۴۹)

دیگر بار، حضور خاضعانه‌اش را در آن مکان،

در میان بانوانی زیبا که هم چون گل سرخی در میان گل‌هایی،

ظاهری کمتر ازو زیبا داشتند می‌بینم که نه شاد، نه اندوهگین بود

از سویی دیگر در سونت‌های پترارک به گیاه خرزهره برخورد می‌کنیم. «خرزهره نمادی، از «دافنه»، (یعنی همان دوشیزه دوست‌داشتنی و معصومی که در «دگردیسی‌های» اوید ظاهر گردید، و پس از واپس زدن عشق پور شور آپولن که خدای شعر و موسیقی و زیبایی بود، با خشم آن خدا مواجه شد و این موجب گردید که دوشیزه معصوم، به گیاه خرزهره مبدل گردد.» (مهدوی‌دامغانی، ۱۳۸۸: ۲۳) لئورا برای پترارک، به مصداق دافنه می‌باشد و گیاه خرزهره نماد یک بانوی پاک و عقیف است که جاویدان و نامیراست. مسخ و دگرگونی به صورت گیاه، از آن روست که روح آدمی در گیاهی حلول پیدا می‌کند و در آن می‌زید و آن گیاه قداست می‌یابد. مانند روح دافنه که در خرزهره حلول یافت. و این گیاه در ادبیات غربی، به گیاه مقدسی تبدیل گشت. در سونت‌های پترارک شاهد واژه خرزهره هستیم که به عنوان یک گیاه مقدس که نمادی از یک عشق پاک می‌باشد، چندین بار آمده است. یا به مانند اساطیر ایرانی، اسطوره روییدن پر سیاوشان از گور سیاوش، مضمونی رایج است که متضمن معنی توت‌م نیز هست.

چشم معشوق از جمله اندام یار است که تمامی شعرا به لحاظ تأثیر عمیقی که در عواطف و احساسات عاشق به وجود می‌آورد، از آن بسیار سخن گفته‌اند. «گل نرگس از نمادهای بارز و مکرر نباتی برای چشم است و... گاهی نیز مطلقاً نماد چشم واقع می‌شود.» (زمردی، ۱۳۸۷: ۲۰۶)

«لائورو» در زبان ایتالیایی به معنی درخت برگ‌بو است که نمادی است از زندگی و سرسبزی و طراوت - و نام معشوق پترارک است.» (گاژا، ۱۳۹۱: ۲۶۲) برگ بو، نمادی از معشوق زیباروی شاعر عاشق در سونت‌های پترارک است. در ضمن از لحاظ آواشناسی و

ریخت‌شناسیِ املائی نام بانوی محبوب اشعار اوست. در ضمن واژه لئورا (Laura) از باب شباهتِ املائی با واژه لائورا (Laurea) که در زبان ایتالیایی امروزه به معنای درجه علمی در لیسانس است، می‌باشد. در خیلی از سونت‌ها با ایجاد ادغام معنایی با نام محبوب یا همان لئورا، ایهامی است که به طور مستقیم به کار گرفته شده است. و اشاره به تاج ملک‌الشعرایی که در سال ۱۳۴۱ میلادی در کمپیدولیو واقع در رم از طرف مجمع بزرگان ادیب بر روی سر شاعر گذاشته شد، دارد. همچنین همان واژه ((Laura از لحاظ فونتیک و نگارشی بارها با کلمه (L'oro) نوشته شده است که برطبق نظر پترارک‌پژوهان این واژه که به زبان ایتالیایی به معنی «طلا» است، علاوه بر اینکه اشاره بر رنگ زرین گیسوان یار دارد، بر اشعه‌های فرار خورشید که قابل گرفتن در دستان نیستند نیز اطلاق می‌شود. اما پترارک با تصور چنین مایه‌های شعری زیبا و ارزشمندی در حقیقت به گذرا بودن و گریزان بودن آمل و آرزوها و امیال قلبی جان عاشق اشاره دارد. پترارک در اشعار خویش، چشمان لئورا را با استفاده از تشابه فونتیک و املائی با کلمه (Allegro)، همانطور که پیشتر ذکر شد، توصیف کرده است. در اینجا نیز «خرزهره» و «برگ‌بو» به عنوان یک سمبل و نماد در سونت‌های پترارک و «نرگس» در غزلیات سعدی به کار رفته است. اگر بخواهیم از عناصر موجود در طبیعت، عنصری را به عنوان نمادی برای چشمان معشوق سعدی و پترارک ببایم، «نرگس» بهترین نماد برای چشمان معشوق سعدی و «برگ‌بو» نیز بهترین نماد برای چشمان معشوق پترارک خواهد بود.

سعدی اندام یار را به جهت سفید بودن به نسرین تشبیه کرده است. «در میان عناصر گیاهی و نباتی، غنچه به اعتبار فروبستگی در بیشتر موارد، نماد لب یا دهان تنگ قرار گرفته است.» (زمردی، ۱۳۸۷: ۲۳۹) در اشعار سعدی غنچه به عنوان جزئی از طبیعت مشبه به لب و دهان معشوق است. (سعدی، ج ۲: غزل ۵۵۷) ولی در اشعار پترارک غنچه بخشی از طبیعتی است که در حاشیه اشعار عاشقانه شاعر قرار گرفته است.

فصل‌ها

فصول را اگر به عنوان جزئی از طبیعت محسوب کنیم باید بگوییم در شعر سعدی نیز، برای خود جایگاهی دارند. فصل بهار از جنبه تصویرسازی، نقش مهمی در آثار سعدی دارد. از نظر او بهار، نوشدن و حیات دوباره و بازگشت زندگی به طبیعت است. و این فصل را، فصل طرب و شادی می‌داند و اعتقاد دارد که باید وقت را غنیمت شمارد و از آن لذت برد. (سعدی، ج ۱: غزل ۲۹۶)

سعدی فصل بهار را مشبه به چهره یار قرار داده است. وی معتقد است که طراوت و شادابی فصل بهار از جانب طراوت یار وی به او - بهار - رسیده است و بهار شادابی و حیات خود را مدیون معشوق اوست. «در سونتهای پترارک در کل ۴ مرتبه از واژه بهار^۱ نام برده است. همچنین این واژه با تغییر نام^۲ اشاره دارد به دوران بهار زندگی یا همان بهار جوانی.» (عسگری: ۲۰۱۳) در بخش دوم از سونتهای پترارک بعد از مرگ لئورا - ما با فصل بهار روبرو نخواهیم شد. در بیشتر اشعار او به دلیل ناکامی، خواننده با فصل زمستان روبروست.

«دیگر برای من هیچ فصل بهاری از راه نخواهد رسید.» (سونت ۹)

بهار در نظر پترارک همان لئوراست. شاعر بهار را مشبه به دلبر خود قرار داده است. بهار در وجود لئورا، و لئورا در بهار تجلی پیدا می‌کند. این تشبیه را سعدی به زبانی زیبا و شیرین و دلچسب مشابه سونت پترارک را آورده است:

روز بهارست خیز، تا به تماشا رویم

تکیه بر ایام نیست، تا دگر آید بهار

(سعدی، ج ۱: غزل ۲۹۶)

بهار در اوایل سونتهای پترارک متجلی می‌شود. بهار با رودخانه و لئورا یکی می‌شود. در اوایل آشنایی، که لئورا تنها بر درختی تکیه زده و شکوفه‌های زیبای درخت روی لباس و گیسوانش می‌ریزد؛ انگار که بهار و چهره محبوب یکی می‌شود و یا زمانی که لئورا در رودخانه

1. Prima vera
2. Prima etade

مشغول شنا و آب‌تنی‌ست، گویی که او با رودخانه آمیخته شده است. زمانی که لئورا از دنیا می‌رود عاشق به آن مکان‌ها می‌رود و ابراز علاقه می‌کند و خاطرات او را بار دیگر در ذهن خویش تداغی می‌کند. دقیقاً کاری که یک شاعر رومان‌تیک می‌کند. اگر که پترارک در روزگار پدیدآمدن مکتب رومان‌تیسیم نبوده است، ولی احساسات و جلوه‌های رومان‌تیک را در سونت‌های وی می‌توان دید. در اشعار سعدی، چنین چیزی نداریم که او در طبیعت قدم بزند و به یاد دلبر خویش اوقات را سپری کند. شاعر ایتالیایی با خودش صحبت درونی دارد. او در طبیعت، هیچ گاه تنها نیست. او در کنار رودخانه و درخت‌ها قدم می‌زند و به تفکر در مورد شک‌ها، اضطراب‌ها، امیدها و پشیمانی‌های خود می‌پردازد. وقتی که شاعر در افکار خودش راه می‌رود، هر جا که قدم می‌گذارد و در طبیعت راه می‌رود، لئورا در اندیشه‌های او زنده می‌شود. برای شاعر، معشوق به نوعی با طبیعت آمیخته شده است (سونت ۳۵) «حرکات شاعر با طبیعت، و اشک‌های او با باران یکی می‌شود و روزی که باد می‌وزد، باعث ناآرامی او شده و شرایط روحی و روانی وی با وضعیت آب و هوا و طبیعت تغییر پیدا می‌کند.» (عسگری: ۲۰۱۳) در سونت، «شب‌نم صبحگاهی»^۱ که بر روی گلبرگ‌ها و گیاهان و درختان در هنگام سحر می‌نشیند و گویای انتظار است و هم از شب عاشق حکایت می‌کند و به وفور در اشعار پترارک یافت می‌شود و همچنین نشانگر اشک به گوشه چشم عاشق و از طرفی دیگر بیانگر طراوت گونه معشوق یا همان لئوراست.

«او، طبیعت و معشوق را با اشعارش درآمیخته است. لئورا در اینجا یک نشانه^۲ است. در ادبیات غربی به هر کلمه‌ای که به جز معنای اصلی، معنای دیگری به خود می‌گیرد، نشانه می‌گویند. همان طور که در سونت پنجم دیده می‌شود، برخی هجاهای برخی دیگر از واژه‌ها به عمد با حروف بزرگ نوشته شده‌اند که چنانچه خواننده با ذوق آنها را کنار هم قرار دهد واژه لائرتا^۳ که شکل تعزیز شده نام محبوب یا همان لئورتا^۴ در ایتالیایی است و همچنین واژه

1. Rugiada
2. Senhal
3. Laureta
4. Testa Laureata

(Laureata) را به دست می‌دهد که اشاره دارد بر سری که تاج ملک‌الشعرایی بر آن گذاشته می‌شود یا تاجی که به رسم کهن که از شاخ و برگ درختچه جاودان برگ بو بافته شده است و نماد جاودانگی و ماندگاری بالاترین درجه ادبی در شعر و علوم انسانی بوده است.» (همان: ۲۰۱۳) تصویرهایی که پترارک برای توصیف معشوقِ خویش از طبیعت به دست می‌دهد، همه حاکی از آن است که شاعر با طبیعت زندگی کرده و زیبایی‌های آن را با تمام وجود احساس کرده است. زیبایی‌های دیدنی طبیعت، برای شاعر، تداعی‌گر معشوق است:

آن جویبارهای زلال که خدا، بانوی من اندام‌های ظریفش را

در آب شفاف آنها نهاد،

آن شاخه‌های نجیبی که سایهٔ مهربانشان

به بانوی عشق پناه می‌داد،

آن گل‌ها و گیاهان که با سینۀ برفگون نیک‌روئیدهٔ او

این‌سان خوش فشرده است،

آن باد خوش صبا که به گرد جایی می‌وزد که عشق

قلب مرا مجروح کرد،

اکنون همه چیز در خواست‌های من پیدا است

و به سخنان رو به خاموشی من گوش می‌دهند.

تمامی عناصر طبیعت، که در پیرامون شاعر است، یادآور لحظات بانوی اندیشه‌های اوست. نقشی که طبیعت در اشعار پترارک بازی می‌کند، نقش یک همراه، همدرد، و سنگ صبور است. سکوت سنگین درهٔ ولکیوزا در نقشی که طبیعت در سونت‌های پترارک داشته، بی‌تأثیر نبوده، همان گونه که شیراز با زیبایی‌ها و لطافتی که با خود داشته، نقش مهمی در غزلیات سعدی گذاشته است.

آسمان و اجزای آن

آسمان و اجزای آن که شامل آسمان، خورشید، آفتاب، ماه، ستارگان، ابر و رعد و برق، برف، و باران، ستارگان و سیارات، برف، باران، رنگین کمان، ابر و... است که در اشعار سعدی به تعداد ۵۴ بار و واژه‌هایی مانند: سپهر پنجم، چهارمین سپهر، برجیس، سومین سیاره، ستارگان، بهرام، صورت فلکی ثور و... در سونت‌های پترارک ۳۳ بار آمده است. ماه یکی از اجزای آسمان است که در اشعار سعدی بسامد بالایی دارد و چهره زیبای معشوق را به نورانی و زیبایی و درخشندگی به ماه توصیف کرده است. شایان ذکر است که کاربرد ماه در اشعار سعدی به صورت یک خصیصه سبکی در آمده است. سعدی اگرچه، چهره زیبای معشوق را به ماه تشبیه کرده است، ولی در بعضی از غزلیات، چهره محبوب خود را از ماه برتر و زیباتر می‌داند.

(سعدی، ج ۱: غزل ۱۵۱)

بس فتنه که در زمین پباشد

از رویِ چو ماهِ آسمانت

(سعدی: همان)

در پیکره مورد پژوهش در سونت‌های پترارک واژه «ماه» (یک) مرتبه آمده است. در اینجا ماه مشابه کسی یا چیزی واقع نشده است. در اشعار سعدی «ماه» بیشترین بسامد و بعد از آن «آفتاب» که بیشتر از همه عناصر دیگر طبیعت آمده است. و در کل اشعار پترارک بسامد آفتاب ۷۶ بار و در پیکره صد سروده وی به تعداد ۱۶ مورد دیده شده است و قطعاً خیلی بیشتر از بسامد ماه بوده است که در حدود نیمی از آن مشابه لئورا و یا موهای درخشان او واقع شده است. بعد از ماه، آفتاب، بترتیب بیشترین بسامد را در بین آسمان و اجزای آن را داشته‌اند. سعدی بارها و بارها، آفتاب را مشابه معشوق قرار داده است. آفتاب که برگرفته از نور خورشید است، مایه زیبایی و برکت است. علاوه بر چهره معشوق، آفتاب به اعتبار سپیدی و روشنایی، مشابه گردن و سینه معشوق است. در این حال سعدی، چهره یار خویش را از خورشید درخشان‌تر و زیباتر می‌داند:

شرمش از روی تو باید آفتاب

کاندر آید بامداد از روزنت

(همان، ج ۱: غزل ۱۴۴)

خورشید از دیگر مظاهر نمادین حیات است. و از لحاظ زیبایی‌شناسی، نقش مهمی را در شعر شاعران ایفا می‌کند. در رمزپردازی‌های مربوط به خورشید، غوطه‌ور شدن شب و خورشید در دریایی از آب، و برآمدن صبحگاه او از آن با رمز تجدید حیات و نوزایی همراه است. «آفتاب و خورشید از دیرینه‌ترین اعصار توجه آدمی را به خود جلب کرده است. در فرهنگ نمادها، از نماد خورشید، چنین رمزگشایی شده است: همان قدر که موجودیت خورشید پر از تضاد است، نمادگرایی آن هم چند وجهی است، در باور بسیاری از ملت‌ها اگر خورشید خود خدا نیست، مظهر الوهیت (مظهر خدای اورمزدی) است.» (کمیلی، ۱۳۹۲: ۱۳) «خورشید نماد جهانی شهنشاه و قلب مملکت است.» (همان: ۱۳) «تعبیری کنایی از آفتاب بیش از همه عناصر اساطیری در ادبیات به کار رفته است و این همه نشان از تأثیرات مهرپرستی کهن و عقاید میتراباوری دارد.» (زمردی، ۱۳۸۵: ۶۸)

اگرچه خورشید، آفتاب و...مشبهه به یار سعدی است، ولی گاهی این توصیفات در کنار و سایه عناصر طبیعت به کار برده می‌شود. با تفاوت‌هایی که در به کار بردن مصالح طبیعت در سروده‌های هر دو شاعر ذکر شد ولی برای غزل، مشابهت‌هایی نیز در سونت یافت می‌شود. در سونت‌های پترارک، آفتاب مشبهه به چهره دلبر قرار می‌گیرد.

«و لذا آن که در میان دیگر بانوان، چونان آفتابی عالمتاب می‌نماید.» (سونت ۹)

وگاهی حتی لئورا درخشان‌تر از آفتاب است.

«سیمای درخشان خویش را در پیشگاهش از دست خواهد داد» (سونت ۳۱)

این تشبیهات دقیق به مانند تشبیهات سعدی از یار است. از سویی دیگر پترارک، نیز چشمان زیبا و روشن لئورا را به آفتاب تشبیه کرده است. «پترارکا در یک مورد چشم روشن لائورا را «چشم روشن‌تر از آفتاب» می‌نامد. وقتی لائورا خوش اخلاق‌تر می‌شود، چشمان زیبایش کمتر تاریک می‌شود.» (گاژا، ۱۳۹۵: ۵)

همان طور که گفتیم آفتاب در اشعار پترارک، گاهی مشبه به لئوراست و در بعضی قسمت‌ها در هیچ جایگاه توصیفی قرار ندارد. ولی در بعضی از سونت‌های وی - جایی که لئورا حضور ندارد - خورشید تاریک و سیاه است و هیچ درخششی ندارد. خورشید اگر در کنار لئورا قرار بگیرد درخشان و زیباست، اما به درخشندگی لئورا نیست. خورشید از زمان بیماری تا مرگ لئورا و بعد از آن دیگر گرم و لذت‌بخش نیست. از نظر پترارک، خورشید درخشندگی و گرمای خود را از وجود لئورا دریافت می‌کند. عدم وجود لئورا، برای او باعث تضاد و دوگانگی در گفتار و اندیشه‌هایش می‌شود. این تضاد در بخش دوم سرودنامه یا سونت‌های پترارک به جهت مرگ معشوق بیشتر مشاهده می‌شود.

بعد از ماه و آفتاب که به ترتیب بیشترین بسامد را در بین آسمان و اجزای آن را داشته‌اند. ستارگان و سیارات، برف، باران، رنگین کمان، ابر و... است که در اشعار مورد پژوهش در اشعار سعدی به تعداد (۲۵) بار و در سونت‌های پترارک (۱۷) مرتبه آمده است. واژه‌هایی مانند: سپهر پنجم، چهارمین سپهر، برجیس، سومین سیاره، ستارگان، بهرام و... مشمول این قسمت می‌شوند. در بررسی انجام شده در یکصد غزل از سعدی، واژه «برف» در اشعار وی دیده نشد؛ ولی در صد سونت بررسی شده ۴ بار آمده است. پترارک برف را مشبه به چهره لئورا - از جهت سفیدی - آورده است. و مثال بارز آن در سروده (سونت ۲۱۹) آمده است:

«همویی که سیمایش از برف است و گیسوانش از طلا»، (سونت ۲۱۹)

کلاً برف در طبیعتی که لئورا حضور داشته است سفید و سرد است و در جایی که شاعر از غم و فراق او ناله سر می‌دهد، برف گرم و سیاه است:

«افسوس برفی گرم و سیاه‌گون خواهد بارید» (سونت ۵۷)

در اشعار پترارک ما شاهد بعضی توصیفات و یا اندیشه‌های متغیر و یا متضاد او هستیم. شاعر در اوج ناامیدی، با دیدن کوچکترین روزنه از امید اندیشه‌هایش تغییر می‌کند و یا در عین امیدواری با احساس ذره‌ای ناامیدی، فضای اشعارش عوض می‌شود و آرزوی مرگ می‌کند. او در مرزی بین امید و ناامیدی مانده است در درون او یک درگیری با خویشتن و تشویش مدام

مشاهده می‌شود که در ادبیات ایتالیایی، ما با شاعری که دچار سر در گمی و گیجی است و ناتوان در اتخاذ تصمیم‌های مهم در زندگی است، از آن با واژه کشمکش درونی یا روحی^۱ نام برده می‌شود. این روش، سبکی خاص، مختص ادبیات غربی و به خصوص اشعار غنایی سده ۱۴ میلادی می‌باشد که همانا از شاعر، فردی پریده رنگ و آشفته‌خو و لرزان و ضعیف به تصویر می‌کشد فی‌الحال با مطالعه بر پیکره مدنظر در میان غزل‌های سعدی با چنین مواردی روبرو نشده‌ایم. آینه‌ای از چهره و وضعیت شاعر را می‌توان از قلم خودش نیز دریافت:

«هیچ صلح و آرامشی نمی‌یابم، در هیچ جنگ و ستیزی هم نیستم،

بیم دارم و امیدوارم؛ می‌سوزم و از یخم» (سونت ۱۳۴)

سعدی حتی دغدغه‌ها و اندوه خویش را با زیباترین واژه‌ها بیان کرده است، به طوری که خواننده از خواندن اشعار وی دچار وجد و لذت می‌گردد. این ابهام و تضاد به این صورت در غزلیات سعدی هرگز دیده نشده است:

آه سعدی جگر گوشه‌نشینان خون کرد

خرم آن روز که از خانه به صحرا آیند

(سعدی، ج ۱: غزل ۲۵۴)

پترارک برای توصیف سینه سفید معشوق از عنصر برف استفاده کرده است (به طور مثال در سونت ۳۷) و سعدی، گل نسرین را مشبه به سینه سفید دلبر خویش قرار داده است. در کل در بین عناصر متفاوتی که سعدی در غزلیات خود به کار برده است طبیعت و مظاهر آن از بسامد بالاتری برخوردار است. سعدی به فصل بهار و جوانی طبیعت بیش از فصل سرما علاقه نشان داده است. در کل، دیوان غزلیات سعدی به مانند باغی است که زمانی که در باغ گشوده می‌شود، طبیعت زیبا و بهاری آن بیننده را از خود بی‌خود می‌کند. در حالی که دیوان سونت‌های پترارک، دچار چنان جوی است که به محض ورود به آن، خواننده دچار سرگشتگی و حیرت می‌گردد.

باران یکی دیگر از اجزای آسمان است که در پیکره مورد پژوهش در اشعار سعدی یک مرتبه آمده است. در غزلیات سعدی اگر باران نشان رحمت و بخشندگی خداوند و در همین معنا آمده باشد، ولی در سونت‌های پترارک، باران مشبیه اشک‌های وی از فراق لئورا بانوی محبوب او می‌باشد. و شدت اشک‌ها و عظمت اندوه خویش را نشان می‌دهد:

«بارانی از اشک‌هایی تلخ از گونه‌هایم فرو می‌چکد» (سونت ۱)

می‌بینیم که وجود لئورا و یا عدم وجود وی، تغییراتی را در فضای سونت‌ها ایجاد کرده است. وصف طبیعت به هر شکلی که از جانب پترارک انجام شود حکایت‌گر حال اوست. یک تفاوت مهم در سونت پترارک و غزل سعدی این نکته است که در شعر فارسی - غزل - طبیعت با توصیفات زیبایی‌های معشوق درآمیخته است و جزء لاینفک غزلیات است. در حالی که در سونت، توصیفات عاشقانه در سایه طبیعت قرار دارد. و طبیعتاً تشبیهات کمتری را شاهد هستیم. «اشاره به طبیعت و عناصر آن در سرودنامه به وفور دیده می‌شود، اما به پای عناصر به کار رفته در اشعار سعدی نمی‌رسد. طبیعت در سونت‌های پترارک چنان درونی می‌گردد که مجزا ساختن آن از اشعار عاشقانه وی غیر ممکن است. طبیعت دو نقش مهم ایفا می‌کند: یکی توصیف زیبایی‌های محبوب و دیگری توصیف حال و هوای و روانی شاعر عاشق. به نظر می‌آید که پترارک به علوم بوتانیک، اجرام آسمانی و علم دنیای دام و چارپایان و طیور به خوبی واقف است. از صدای قناری و بلبل برای ابراز حالت شاد خویش و یا از نگاه پر غمزه غزالی کوچک برای توصیف نگاه معصوم و زیبای یار استفاده می‌کند. صنعت ادبی تشبیه و استعاره در این مورد نیز بسیار به کار گرفته شده است.» (عسگری: ۲۰۱۳)

جانوران

سعدی برای آوردن تشبیهات و استعاره‌ها، از نمادهای مربوط به حیوانات نیز مدد گرفته است. استعاره در غزلیات سعدی بسیار کم است. سعدی در هر مصرع‌ی که استعاره به کار گرفته، در مصراع بعد آن را روشن کرده است. او بیشتر از تشبیه و کمتر از استعاره استفاده

کرده است. ولی پترارک بیشتر از استعاره بهره گرفته است، هر جا که سخن از استعاره باشد، بحث از تأویل و تفسیر به میان می‌آید. «از این رو، وقتی سخن از تأویل می‌رود، بحث رمز، سمبل، نماد، و یا همان استعاره‌ای بدون قرینه نیز به میان می‌آید؛ سایه همین ابهام ناشی از نبود وجود قرینه است که بسیاری از غزل‌های سنایی، عطار، مولوی و حافظ را از صفت رمزی و نمادین بودن برخوردار می‌کند.» (پورنامداریان و همکاران، ۱۳۹۱: ۲) یک دسته دیگر از عناصر طبیعت، جانوران و پرندگانی هستند که سعدی از آنها به عنوان مشبه‌به در اشعارش به کار برده است. از جمله: طاووس، کبک و سیمرغ و بلبل، پروانه، طوطی، مار، ازدها و... می‌باشد. طاووس از پرندگانی است در اشعار سعدی که به جهت زیبایی، مشبه‌به معشوق وی قرار گرفته است. «معنی سمبلیک که برای طاووس گفته شده است: پادشاهی، تزیینات، تجمل، تکبر، جلال و شکوه، خودبینی، رستاخیز، زندگی توأم با عشق، زندگی درباری، زیبایی، سلطنت، شأن و مقام و شهرت، غرور دنیوی، فنا ناپذیری، مورد ستایش همگان است.» (شیخی، ۱۳۸۹: ۲) طاووس در اینجا، تنها مشبه‌به معشوق زیبای سعدی است، اگرچه از لحاظ نمادین و سمبلیک برای او نیز معانی دیگری نیز گفته شده است. نماد و سمبل، در آثار عارفانه و صوفیانه بیشتر دیده می‌شود و پیشینه و سابقه آن به آثار منثور صوفیه بازمی‌گردد. سعدی از نمادها بسیار کم بهره گرفته، نمادهایی که سعدی در غزلیات به کار گرفته است، نمادهای پیچیده و مبهمی نیست که خواننده را دچار گیجی و سردرگمی کند.

مار یکی از حیواناتی است که در اشعار سعدی مشبه به موهای مجعد معشوق قرار گرفته است. مار از پیچیده‌ترین و مهم‌ترین نمادهای حیوانی است. و در بیشتر فرهنگ‌های نمادین، جزء نمادهای دو قطبی با قابلیت‌های متضاد است. گاهی مایه حیات و گاهی مایه مرگ است. و از سویی دیگر مار نماد مکر و فریب است. احتمالاً سعدی به غیر از پیچ و خم مار که شبیه جعد و پیچ و خم موهای سیاه یار است، به این منظور که در دام موهای چون کمند معشوق اسیر گشته است، موهای معشوق را به مار تشبیه کرده است.

گفتم که نیاویزم با مار ســـــر زلف

بی چاره فروماندم پیش لب ضحاکت

(سعدی، ج ۱: غزل ۱۴۲)

از سویی دیگر مار مشبه به خود عاشق است. (همان: غزل ۱۳۷)

در یکصد سونت مورد بررسی پترارک سخنی از مار به میان نیامده است.

«پترارک از بین حیوانات، معشوق را به ماده آهو^۱ تشبیه کرده است و دیگر حیوانات یا مشبه به خود شاعر قرار گرفته اند و یا به معنای مطلق کلمه آمده است. شاعران معمولاً جانوران زیبا و خوش خرام و خوش اندام مانند: آهو و یا غزال را مشبه به معشوق قرار می دهند. ققنوس^۲ از دیگر پرنده گانی ست که در اشعار پترارک آمده است او خود را به ققنوس تشبیه کرده است که بعد از مرگ، سونت هایش او را زنده نگه می دارند. و نام او را در جهان جاویدان خواهند کرد.» (عسگری: ۲۰۱۳)

ققنوس پرنده ای است افسانه ای، که سمبل جاودانگی شعر عاشقانه و شاعر عاشق است. در اشعار پترارک این کلمه در سونت های شماره ۱۸۵ و ۳۲۱ یافت می شود و در یک آن هم سمبل وجود ارزشمند و نادر زن محبوب است و هم سمبل شاعری است که با درد عشق می میرد، ولی به حکم جاودانگی شعر دوباره زنده می گردد. معادل ققنوس در ادبیات عاشقانه فارسی «عنقا» است که پرنده ای افسانه ای است و سمبل جاودانگی عشق و شاعری ست که از عشق می گوید و وجودش را وقف آن می نماید. «وقتی به تاریخ و ادبیات ملل مختلف نظر می افکنیم به موجودات و پرنده گانی برمی خوریم. این موجودات در فرهنگ های مختلف به اشکال گوناگون نمایش داده می شود. در بعضی از کشورها سمبل، بدشانی و شومی، و در دیگر سو نماد و سمبل زیبایی، معرفت و هوشیاری می باشد.» (شیخی، ۱۳۸۹: ۱) «ققنوس» در اشعار پترارک یک سمبل است. ققنوس پترارک، مرغی انزواطلب است که از ناکامی ها و سختی های روزگار تنها شده و به گوشه ای پناه برده است. و اینکه از خاکسترش مرغی دیگر پدید می آید؛

1. Gazzela

2. Fenice Fenix

به بار نشستن آمال و آرزوهای اوست که به او زندگی دوباره بخشیده است و در اشعار سعدی نیز «سیمرغ» سمبل است؛ سمبل و نماد عشقی بلند آشیان است که لانه تنگ و زاغ‌نشین سعدی شایستگی آن را ندارد:

سعدی، به قدر خویش تمنای وصل کن

سیمرغ ما چه لایق زاغ آشیان توست

(سعدی، ج ۱: غزل ۵۶)

در اشعار عاشقانه غزل فارسی پرنده‌ای به نام هما وجود دارد که در سرودنامه پترارک موجود نیست! پرنده‌ای است افسانه‌ای (تقریباً شبیه به عقاب) دارای شکل و شمایل شاهانه و نادر که سمبل نیاز مبرم شاعر به رسیدن به لانه آرامش و سعادت ابدی و مطلق است. چنین پرنده‌ای در اشعار پترارک غایب است. چنین نیازی هم به یکی شدن با درگاه حق تعالی در اشعار پترارک و در قالب سمبل پرنده‌ای نادر وجود ندارد. پروانه یکی دیگر از جانورانی است که در یکصد سونت پترارک یک بار آمده است (در سونت شماره ۱۴۱) وی پروانه را مشبه به خود قرارداده است. «و پروانه‌ای نادان که در جستجوی نور است» عاشق چو پروانه‌ای که به دنبال نور سرگردان است. و همین تشبیه را در غزل سعدی داریم.

من پروانه صفت پیش توای شمع چگل

گر بسوزم گنه من، نه خطای تو بود

(سعدی، ج ۱: غزل ۲۶۰)

حیواناتی مانند بلبل و پروانه از جانداران مورد توجه سعدی است که نماد وجود عاشق یا خود شاعر است. پروانه هم در سونت‌های پترارک و هم در غزلیات سعدی، مشبه به عاشق واقع شده است. پروانه در سونت‌های پترارک، مشبه به عاشقی است که مسیر را به سوی معشوق گم کرده است. ولی بسامد واژه پروانه در غزلیات سعدی بسیار بیشتر است. پروانه مشبه به عاشق و شمع مشبه به معشوق است. این زوج و زوج‌های دیگری چون گل و بلبل از جمله نمونه‌های معروفی از این سنت‌های ادبی تثبیت شده است که در طی قرن‌های متمادی شکل گرفته است.

پروانه و بلبل از جانداران مورد توجه سعدی است که مشبه به شاعر قرار گرفته است. در ادبیات فارسی هر جا گل هست، بلبل نیز در کنارش قرار دارد. گل مشبه به معشوق و بلبل مشبه به عاشق است. در اشعار بیشتر شاعران کلاسیک، و معاصر تصاویر متنوعی از بلبل دیده شده است. و بیشترین بسامد از رابطه «بلبل» بین گل و بلبل است. «در غزل فارسی بلبل به ظاهر پرندهای عاشق و شادکام است، اما در ورای این خوشی‌های ظاهری، مصیبتی بزرگ نهفته است. معشوق او گل چند روزی بیش زنده نیست. بلبل رمز انسان تاریخی، با همه خوشی‌ها و به ظاهر لابلالی‌گری‌ها موجودی حکیم و اندوهگین است، از آنجا که او زنده باف و زندخوان است، از ایران پیش از اسلام خبر می‌دهد و از اسرار تاریک قرون گذشته آگاه است.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۸۹) بلبل در اینجا مشبه به عاشق است نه معشوق.

«ولی در اشعار پترارک «بلبل»^۱ نقش عاشق را به خود نمی‌گیرد و عنصری از عناصر طبیعت است. هر جا بلبلی هست نشانه بهار و یادآور شادابی طبیعت و خاطرات لثورا و دوران عاشقی است، و یاد او را زنده می‌کند و چنین زوج عاشقی در اشعار پترارک نمی‌توان یافت...» (عسگری: ۲۰۱۳) وی از حیوانات در سونت‌های خویش یاری جسته است؛ حیواناتی مانند: ببر، ماده آهو، گاو لنگ، ماهی، اسب، خرس، گوسفند، مار، پروانه، ققتوس و از عباراتی مانند: حیوانات وحشی، حیوانی کاهل نیز به کار برده است.

همان طور که گفتیم سعدی و پترارک، هر دو از نمادها و سمبل‌ها بهره برده‌اند، ولی بسامد آن در اشعار پترارک به نسبت اشعار سعدی، بیشتر به چشم می‌خورد. وقتی که شاعر نتواند به زبانی ساده، عواطف و احساسات پرشور خود را به وضوح بیان کند، متوسل به استفاده از نمادها و سمبل‌ها می‌گردد. شاخصه‌ای که در سونت‌های پترارک شاهد هستیم، ابهام و چندمعنایی و اینکه سروده‌های وی با یک بار خواندن، خواننده را به درک نمی‌رساند. در حالی که خواننده با یک بار خواندن غزلیات سعدی، به درک و التذاذ هنری می‌رسد.

1. L'usignolo

عناصر اربعه

«عناصر اربعه که باد و خاک، آب و آتش را شامل می‌شود از جمله عناصر طبیعت است که در اشعار سعدی یافت می‌شود. تعداد این عناصر در اشعار سعدی (۱۳۸) بار و در سونت‌های پترارک (۵۷) مرتبه آمده است.» (عسگری: ۲۰۱۳) «عناصر اربعه یا چهار گانه، ارکان اربعه و یا چهار ارکان، چهار آخشییج، اجساد اربعه، امهات اربعه، یا چهار گوهر عبارت است از: آب، آتش، باد و خاک، و به اعتقاد قدما، آنها چهار عنصر اصلی هستند که مدار وجود کائنات و عالم کون فساد و بالاخره جهان جسمانی بر آنهاست.» (پاژ، ۱۳۹۴: ۱۵۰) خاک از دیگر عناصری است که شعرا از آن در آثارشان بسیار گفته‌اند. در آثار سعدی، خاک به معانی بسیاری به کار رفته است. سعدی برای خاک ارزش زیادی قائل است، مخصوصاً اگر خاک پای یار باشد آن را سرمهٔ چشمانش می‌کند. (غزل ۱۵۳) «خاکِ ره یار» که شاعر از آن درغزل فارسی سرمه‌ای ساخته و برای دواي درد چشمان گریان استفاده می‌کند، در اشعار پترارک به این معنا بکار نرفته است. خاک در سروده‌های پترارک به عنوان جزئی از طبیعت به کار رفته و بسامد این واژه در غزلیات سعدی (۲۰) بار و در سونت‌های پترارک (۵) بار به کار رفته است. معشوق پترارک اگرچه معشوقی زمینی است، ولی در اشعار وی چنان مقامی یافته که از همان ابتدا در آسمان‌ها جای گزیده و هنوز قدم بر این زمین خاکی ننهاده تا آن را قداست ببخشد. هر چه معشوق به زمین نزدیک‌تر می‌شود، زمین قداست بیشتری پیدا می‌کند و هر چه از زمین دورتر می‌شود، زمین بی‌ارزش‌تر می‌شود. این مسأله در مورد سونت و غزل، هر دو صدق می‌کند.

سنگ نیز یکی از آن عناصری است که می‌توان در میان عناصر اربعه جزو خاک محسوب کرد. سعدی دل بی‌رحم معشوق را به دلیل بی‌رحمی و شقاوت نسبت به عاشق به سنگ تشبیه کرده است. معشوق در غزل‌های عاشقانه فارسی گاه بسیار سنگ‌دل و بی‌تفاوت به درد و رنج عاشق است (به عنوان مثال معشوق در ابیات سعدی و حافظ) و شاعر را به یک بندگی کورکورانه وا می‌دارد اما این ویژگی خاص در معشوق پترارک اصلاً دیده نمی‌شود.

در پیکره مورد پژوهش پترارک، واژه سنگ^۱ دو بار در سونت شماره ۱۲۹ و یک بار در سونت شماره ۷۵ آمده است و تا حدی از لحاظ تغییر هم شبیه اشعار سعدی و گاهی به صورت سنگ صبور (در سونت ۱۶۸) مشبه به عشق قرار می‌گیرد.

چنان چه می‌توانستم چونان که اندیشه‌هایم را در قلبم می‌گنجانم،
آنان را در ایاتی بگنجانم، یقیناً هیچ روحی،

هرچند بی‌رحم و سنگ‌دل در سراسر عالم وجود نمی‌داشت که نتوانم (سونت ۹۵)

«آب» یکی دیگر از عناصر مهم در اشعار سعدی است که در عبارات و ترکیبات دیگری نیز آمده است: آبِ کوثر، آبِ حیوان، آبِ زندگی، آبِ خضر، آبِ تدبیر، آبِ سخن، آبِ حسرت، آبِ شوق و... آبِ حیات، آبِ حیوان، آبِ زندگی، آبِ خضر که در شعر سعدی، به فراوانی یافت می‌شود که در کل اشعار سعدی (۳۶) بار آمده است. به عقیده قداما، آبی بوده است در ظلمات که در انتهای دنیای مسکون جای دارد و هر کس از آن بنوشد عمر جاودانی خواهد یافت. شایان ذکر است که سعدی خطِ سبز پشت لب یار را به چشمه حیوان تشبیه کرده است که نگاهی به آن باعث زندگی جاویدان و عمر ابدی می‌شود. که چنین موردی نیز در آثار پترارک دیده نمی‌شود. چنین تشبیهاتی در سونت‌های پترارک نیاورده شده است. آب در یکصد سونت مورد بررسی پترارک (۳) بار، در سونت‌های شماره ۱۲۸، ۱۷۸ و ۳۲۵ آمده است. در سونت ۱۷۸ واژه آب صراحتاً استعاره از اشک چشم عاشق آمده است. چشمه، آبشار و واژه‌های دیگری در این ردیف، همه در معنای واقعی خود و در جایگاه خود آمده‌اند.

در سونت بیشتر اوقات، واژه «باد» به صورت تند بادهایی از «آه‌های» عاشق که از غم فراق معشوق به آسمان می‌رود، آمده است. و در اشعار سعدی باد به عنوان یکی از عناصر اربعه (۲۸) بار به صورت: نسیم، باد، باد صباو... آمده است و حامل خبرهای خوش از یار بوده، و سرسبزی و طراوت و زندگی را با خود به همراه داشته است. اما در سونت‌های مورد پژوهش پترارک، به صورت: باد، گردباد، طوفان و نسیم و نسیم لطیفی و تندباد و... (۷) بار آمده است. در ادبیات

1. Pietra

غربی خواننده با عنصری به نام «زفیرو»^۱ نیز برخورد می‌کند. زفیرو به مصداق «باد صبا» در ادبیات فارسی است. واژه نسیم یا «زفیرو» از بوطیفای پترارک که البته کم هم استفاده شده است در اشعاری دیده می‌شود که شادی در آن بسیار است، بادی که از سمت شمال می‌وزد و این باد از هر جا که گذر می‌کند، سرسبزی و عطر خوش از خود به جای می‌گذارد. و خبر خوش از معشوق برای عاشق می‌آورد و یادآور خاطرات و حضور بانوی محبوب است.

«آتش»^۲ یکی دیگر از چهار عناصر اربعه است که اشعار سعدی و پترارک مشبه به عشق قرار گرفته است. واژه «آتش» در اشعار سعدی (۱۰) مرتبه و در اشعار پترارک (۵) مرتبه آمده است و کنایه صریح است به سوز و گدازی که از درد عشق به جان عاشق افتاده است:

«مگر آن بانوی اندیشه‌ام نیز از سوختن در این آتش سهمی داشته باشد». (سونت ۶۵)

آتش در غزل سعدی گاهی در معنای مطلق کلمه و در بعضی جاها، مشبه به لبان لعل فام یار و گاهی مشبه به عشق مورد استفاده قرار گرفته است.

در این بخش به جز آتش، که در هر دو مشبه به عشق واقع شده است و باد صبا و زفیرو که بار معنایی شادی‌آوری را با خود حمل می‌کنند، در سونت، عناصر اربعه، یا به عنوان بخشی از طبیعت و یا نماد و نشانی از غم و اندوه با خود دارد؛ در حالی که در اشعار سعدی، به عنوان جری از طبیعت، با خود طراوت، زندگی و حیات را تداعی می‌کند.

ابزار و آلات جنگی

شاعران، هر دو از ابزار و آلاتی مانند: کمند، تیر، کمان، نیزه و پیکان که از ابزار و آلات جنگی می‌باشند؛ یاری جسته‌اند. سعدی از این ابزار برای شیرین‌تر کردن سخن خود و این که در جان شنونده بهتر و دلچسب‌تر و فراموش نشدنی باشد بهره برده است:

هردم کمند زلفت، صیدی دگر بگردد

پیکان غمزه در دل زابروی چون کمانت

(سعدی، ج ۱: غزل ۱۵۰)

1. Zefiro
2. Fuoco

اگر سعدی این تیر و پیکان را از جانب معشوق به جان می‌خرد ولی در سونت‌های پترارک، عاشق این تیر را گاهی اوقات از جانب معشوق - اندیشه‌های وی - و در بیشتر مواقع از جانب عشق دریافت می‌کند. در ۱۷۲ سونت از ۳۶۶ سونت پترارک، اشاره به این موضوع دارد که عشق با او سرچنگ دارد. (سونت ۹۷)

سودجستن از این عناصر نشان می‌دهد اگرچه، معشوق، هر دو شاعر نسبت به عاشق بی‌تفاوت و بی‌رحمند، ولی معشوق سعدی بسیار سنگدل‌تر است. سعدی با استفاده از این ابزار - ناوک، نیزه کمان، کمند، تیر، خنجر و... به خواننده می‌رساند که معشوق سنگدل و صعب‌الوصولی دارد. (اشاره به غزل ۱۵۰) ولی پترارک، این سنگدلی را بیشتر به عشق نسبت می‌دهد و این ضربات را از جانب او دریافت می‌کند. درگیری‌های درونی بین «من» پترارک، احساس و عشق در پشت این واژه‌ها مخفی شده و آشوب و تلاطم و غوغایی در وجود عاشق پدید آورده است.

فلزات و سنگ‌های قیمتی

سعدی و پترارک، هر دو از سنگ‌های قیمتی، نیز در اشعارشان استفاده کرده‌اند. پترارک اندام سفید یار را به مروارید^۱ و سعدی بدن و اندام سفید یار خویش را به نقره تشبیه کرده است و وجه شباهت این دو به لحاظ سفیدی می‌باشد:

ساقی سیمین تن، چه خسیبی؟ خیز آب شادی بر آتش غم ریز

(سعدی، ج ۱: غزل ۳۱۶)

«یاقوت» مشبه به لبان معشوق پترارک و «لعل» مشبه به لبان دلبر سعدی ست. هر دو شاعر به جهت سرخی از این عنصر استفاده کرده‌اند. «الماس»^۲ از سنگ‌های قیمتی و با ارزش است که ۷ بار در سونت‌های شماره ۳۰، ۵۱، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۷۱، ۳۲۵ آمده است و پترارک، دل سخت معشوق را به آن تشبیه کرده است:

1-Iaperta

2-Tl diamante

«به راستی یارای این را ندارم که بخشی از قلب

الماس گونه زیبایش را که آنقدر سرسخت است، از وجودش جداسازم» (سونت ۱۷۱)
اگرچه دل معشوق سعدی به «سنگ» می‌ماند، ولی قلب یار پترارک به مانند الماس است، غیرقابل نفوذ و با ارزش. «طلا» از دیگر فلزات قیمتی است که در سونت‌های شماره ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۶۳ آمده است و پترارک موهای لئورا را به آن تشبیه کرده است. در کل سرودنامه پترارک واژه «گیسوان طلایی» از اهمیت شعری زیادی برخوردار است و در کل اثر وی در حدود ۶۰ بار این واژه تکرار شده است. بسامد این دسته از عناصر در پیکره مورد تحلیل و بررسی در سونت‌های پترارک به میزان اشعار سعدی بیشتر بوده است. این در حالی است که سعدی موهای معشوق خود را به کمند و یا مار سیاهی تشبیه کرده است. «پترارک در توصیف زیبایی‌های زنانه لئورا از لغات و واژگانی استفاده می‌کند که در به تصویر کشیدن این زیبایی‌ها بسیار کارساز هستند. رنگ طلایی موهای لئورا کارکرد مهمی دارند: یادآوری و خاطره رنگ طلایی باعث این می‌شود که شاعر به شکل مستمر به خاطرات و یادآوری روزهای شیرین عشق بپردازد. تارهای طلایی گیسوی لئورا از طریق کلمات اعلای شاعر به نشانه مبدل شدند و سمبل «گذرا بودن زندگی» و «به دست نیاوردن آنچه که میل دل و جان و آرزوی عاشق است.» (عسگری: ۲۰۱۳) تشبیهی که سعدی نیز در رابطه با موهای یار دارد نه تنها او، بلکه تمام شاعران کلاسیک، به عنوان یک سنت شعری از آن پیروی می‌کرده‌اند.

پترارک موهای سپید لئورا در زمان پیری را به سیمین (نقره) تشبیه کرده است. پترارک از این عنصر بیشتر برای توصیف لئورا سود جسته است. در اشعار پترارک، لئورا لبنانی به سرخی یاقوت، دلی به سختی الماس، موهایی به درخشندگی طلا و اندام سفیدی چون مرمر یا مروارید دارد. در حالی که معشوق سعدی، موهایی چون مار، مجعد و سیاه و یا چون کمند، دلی چون سنگ، لبنانی به مانند خون و یا لعل دارد. پترارک در توصیف زیبایی‌های یار از سنگ‌های قیمتی بیشتر استفاده کرده است. پترارک با استفاده از این عناصر قصد دارد از معشوق، موجودی با ارزش و دست‌نیافتنی توصیف کند و سعدی معشوقی دلربا و فریبنده و درک‌ناپذیر در ذهن تجسم کند.

نتیجه

در نتیجه تحقیق و بررسی در یکصد سونت از پترارک و یکصد غزل از سعدی، پژوهنده به این نتیجه رسیده است که سعدی، خدا را منشأ تمام زیبایی‌های هستی می‌داند و معتقد است که تمام زیبایی‌ها از ذات جمیل او صادر می‌شود و آنجاست که معشوق زمینی را به زیباترین عناصر طبیعت توصیف می‌کند و چون بنده‌ای در مقابل وی سر به سجده می‌نهد که البته چنین نگرش و تفکر عارفانه‌ای در سونت‌های پترارک دیده نمی‌شود. با این وجود، عناصر طبیعت به عنوان یکی از ارکان هنر، در قالب آرایه تشبیه، در غزلیات سعدی و در سونت‌های پترارک به صورت استعاره و نماد بیشتر مشاهده می‌شود. این نکته که درک و التذاذ هنری برای خواننده در غزل به دلیل استفاده از نمادهای ساده، بسیار سریع‌تر و آسان‌تر از سونت صورت می‌گیرد را نباید از نظر دور داشت. این عناصر که در بیشتر اوقات به نوعی به صورت طبیعت سیاه در سونت‌های پترارک آمده است، ناشی از تضادها و دوگانگی‌هایی است که در نتیجه ناکامی‌ها و سختی‌ها و بحران‌های روزگار شاعر در اندیشه و نگرش او پدید آورده است. در غزلیات سعدی عناصر طبیعت با اشعار وی درآمیخته، به صورتی که تفکیک آن امکان‌ناپذیر نیست، ولی در سونت‌های پترارک طبیعت و عناصر آن در حاشیه اشعار غنایی وی قرار گرفته، با این توضیح که این طبیعت، تداعی‌گر یاد معشوق است. تصویرسازی‌ها و تصویرگرایی، زیبایی طبیعت و تنوع رنگ‌ها در غزلیات سعدی بسیار بیشتر از سونت‌های پترارک است. آشنایی با سلیقه‌های شخصی، عقاید مذهبی، فلسفی، فرهنگ ملی، و جایگاه تاریخی هر شاعر، راه را برای درک و فهم شعر هموارتر می‌کند. هر دو شاعر طبیعت‌دوست بوده و به نحو شایسته‌ای از طبیعت الگوبرداری کرده‌اند و سعی کرده‌اند از طبیعت و عناصر آن به نحوی کارساز استفاده کنند که بتوانند به بهترین شکل، مقصود خویش را به مخاطب خود برسانند و به شعر خویش چهره زیباتر و هنری‌تری ببخشند و خیال‌انگیزی، ایجاد لذت و انسجام معنایی، برجستگی توصیفی و تصویرگرایی را در اندیشه خواننده به وجود آورند.

منابع و مآخذ

- ۱ - پاژ، ثنا. «تجلی طبیعت در آثار سعدی»، زنجان: نشر نیکان کتاب، ۱۳۹۴.
- ۲ - پترارک، فرانچسکو، «سروده‌های عاشقانه فرانچسکو پترارک»، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران: نشر تیر، ۱۳۸۸.
- ۳ - ثروت، منصور. آشنایی با مکتب‌های ادبی. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵
- ۴ - زمردی، حمیرا. ادیان و اساطیر. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۵.
- ۵ - _____ نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۷.
- ۶ - سعدی، مصلح‌الدین. غزلیات سعدی. به تصحیح خلیل خطیب رهبر، دو جلدی. تهران: انتشارات سعدی (سرای ارغوان)، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- ۷ - شمیسا، سیروس. سیر غزل در شعر فارسی. چاپ سوم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۰.
- ۸ - ماسه، هانری. تحقیق در باره سعدی. ترجمه یوسفی، غلامحسین، مهدوی اردبیلی، محمد حسن. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹.

مقالات

- ۱ - پورنامداریان، تقی، رادفر، ابوالقاسم، شاکری، جلیل. «بررسی و تأویل چند نماد در شعر معاصر». پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول، (۱۳۹۱)، صص ۴۸ - ۲۵.
- ۲ - تمیم‌داری، احمد، شکوهی‌نیا، مریم، باقری، شیمیا. «بررسی زیبایی‌شناسی غزلی از سعدی». مجله مطالعات انتقادی ادبیات، دوره دوم، شماره ۶، ۱۳۶۹، ۲۴ - ۱.
- ۳ - شیخی نارانی، هانیه. «نشانه‌شناسی پرنده طاووس». فصلنامه علمی پژوهشی هنرهای تجسمی نقش‌مایه، سال ۳، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۸۹، صص ۴۲ - ۲۷.
- ۴ - صهباء، فروغ. «مبانی زیبایی‌شناسی شعر». مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره ۲۲، شماره ۳، پیاپی ۴۴، پاییز ۱۳۸۴، صص ۱۰۹ - ۹۰.
- ۵ - کمیلی، مختار. «خواب و رویا در دیوان حافظ». مجله شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، سال پنجم، شماره ۳، پیاپی ۷۱، پاییز ۱۳۹۲، صص ۱۹۰ - ۱۶۷.

۶ - گاژا، رامون و ناصر نکوبخت و سعید بزرگ بیگدلی و حسین هاجری. «بررسی تطبیقی چشم دلدار در غزلیات حافظ و ترانه نامه پترارک». نشریه جستارهای زبانی، سال سوّم، شماره ۴، پیاپی ۱۲، زمستان ۱۳۹۱، صص ۲۸۳ - ۲۵۷.

Asgari F. (2013), *A comparative study on Francesco Petrarch's sonnets and Persian lyrics*, Phd thesis, Department of Italian Culture and Language, University of Perugia, Italy.

Analysis and study on elements and artistic images of nature in Saadi's and Petrarch's lyrics with emphasis on illustrated copies

Ashraf Sadat Ashrafi¹, Mohammad Reza Asad Ph.D.², Fatemeh Asgari Ph.D.³

Abstract

The present article is a comparative study to be done between Saadi's sonnets and those of Petrarch. In this essay we focus on some aesthetic aspects of nature, its illustrations and poetic imaging only in some form of similitude, metaphor and symbol. Saadi is one of the greatest and most important poets of Persian language and literature in the 7th century and on the other hand Petrarch is one of the most famous poets and writers of the 14th century and is known best as the father of Humanism, and his love lyrics made him famous in all of the world. What one can see at the first of all, is the only theme absolutely presented in the poems regards to nature. In this essay we tried to find some significant difference between the two. In the other words both poets used nature and its fundamental elements and manifestations in their romantic thoughts, and we can see in evidence that each of them used the elemental nature in their poems in a special way according to, let's say, their mood and environment, and then created beautiful poetic scenes. However, the frequency of these elements in Saadi's sonnets is much higher than their frequency in Petrarch's sonnets. Saadi uses these elements such as metaphor with the most similar instruments of Petrarch, and Petrarch uses more complicated complex of symbols to explore the poem while Saadi uses more simple and minor symbols. Familiarity with the most literary styles and traditions of other Nations, not only introduces us to the field of the other culture and science, but also will make us to promote science, and culture of our own country and our own history. The search method in this essay is descriptive-analytical with a comparative approach.

Keywords: Saadi, Petrarch, lyrical poems, comparative comparison, effects of nature.

1. PhD Student in Persian Language and Literature, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran
Email: ashrafashrafi481@yahoo.com

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran. (Author)
Email: Asad.mohammadreza@yahoo.com

3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran.
Email: fateasgari@ut.ac.ir